الهی انلنی منک روحا و رحمة

آنجا که عنایت الهی باشد
فسق آخر کار پارسائی باشد
وانجای که قهر کبریائی باشد
سجاده نشین کلیسائی باشد

فلست سوی ابواب فضلک اقرع

عاشق چو دل از وجود خود برگیرد
اندر دو جهان زلف دلبر گیرد
بالله عجب نباشد از دلبر او
کاو را بکمال لطف در بر گیرد

الهی لئن اقصیتنی او اهنتنی

مست توام از جرعه و جام آزادم
مرغ توام از دانه و دام آزادم
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی
ورنه من ازین هر دو مقام آزادم

فمن ذا الذی ارجو و من ذا اشفع

الهی فانشرنی علی دین احمد

در بارگهت سگان در را بار است
سگ را بار است و پشه گر را دیدار است
من پشه گر و سگ صفت از رحمت تو
نومید نیم که پشه و سگ را بار است

منیبا تقیا قانتا لک اخضع

بی حکم تو چرخ یک زمانی نبود
بی امر تو خلق را زمانی نبود
گر بنده زری از کرده ناکرده من
من سود کنم تو را زیانی نبود

ولا تحرمنی یا الهی و سیدی

کردیم چو ما سفر درین دار فنا
بگذاشته ایم با شما مقام و ماوا
با خود بنشستیم بهر حال که بود
من بعد بر آستان من اولیا

شفاعته الکبری فذاک المشفع

الهی ینجی ذکر طولک لوعتی

یارب ز دو کون بی‌نیازم گردان
از افسر فقر سرفرازم گردان
در راه طلب محرم رازم گردان
راهی که نه سوی تست بازم گردان

وذکر خطایا العین منی تدمع

دارم گنهی ز قطرهٔ باران بیش
از شرم گنه فکنده‌ام سر در پیش
آواز آید که غم مخور ای درویش
تو در خور خود کنی و ما در خور خویش

الهی اقلنی عثرتی وامح حوبتی

یارب ز گناه زشت خود منفعلم
وز خوی بد و فعل بد خود خجلم
فیضی بدلم ز عالم غیب رسان
تا محو شود خیال باطل ز دلم

فانی مقر خاضع لک اخضع

الهی فآنسنی بتلقین حجتی

یارب بمحمد و علی و زهرا
یارب بحسین و حسن و آل عبا
از لطف برآر حاجتم در دو سرا
بی منت خلق یا علی الاعلی

اذا کان لی فی القبر مثوی ومضجع

ای خالق خلق رهنمایی بفرست
ای رازق رزق درگشایی بفرست
کار من بیچاره گره در گره است
رحمی بکن و گره‌گشایی بفرست

الهی لئن عذبتنی الف حجة

من کیستم آتش دل افروخته‌ای
بر خرمن عشق چشم خود دوخته‌ای
در راه وفا چو سنگ و آتش گرم
شاید که رسم بصحبت سوخته‌ای

فحبل رجائی منک لا یتقطع

الهی لئن اعطیت نفسی سؤلها

ای جمله بیکسان عالم را کس | یک جو کرمت تمام عالم را بس
من بیکسم و تو بیکسان را یاری | یارب تو بفریاد من بیکس رس

فها انا فی روض الندامة ارتع

شب خیز که عاشقان بشب راز کنند | گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود بشب دربندند | الا در دوست را که شب باز کنند

الهی تری حالی وفقری وفاقتی

هنگام سفیده دم خروس سحری | دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آئینهٔ صبح | کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری

وانت مناجاتی الخفیة تسمع

الهی لئن جلت وجمت خطیئتی

مردان چند از خاکدان درگذرند | مرغان هوا ز آشیان درگذرند
شکر تو بدین چشم بدبینان کاشان | فارغ ز دو کون و در مکان گذرند

فعفوک عن ذنبی اجل واوسع

ای خالق ذو الجلال ای بار خدای | تا چند روم در بدر و جای بجای
یا خانهٔ امید مرا در بربند | یا قفل مهمات مرا در بگشای

الهی وخلاقی وحرزی وموئلی

یارب بگشا گره ز کار من زار | رحمی که ز خلق عاجزم در همه کار
جز درگه تو کی بودم درگاهی | محروم ازین در مکنم یا غفار

الیک لدی الاعسار والیسر افزع

الهی اذا لم تعف عن غیر محسن

از نور محمد است آثار ظهور | در باطنش ارواح ملایک را نور
آن کس که محب است باین نام غیور | بی شبهه بود بر حق و از باطل دور

فمن لمسیء بالهوی یتمتع

بر چهره مرآت تو تا هست غبار | مغز است نهان و پوست دارد اظهار
هر کس بباطن افکند پوست چو مار | آخر بیقین در آورد سر ز ایار

الهی لئن فرطت فی طلب التقی

خواهی که تو باشی ز محبان علی | تقوی و ورع پیشه کن و صاف دلی
طاهر چو شود نفس صفا یابد قلب | تا بدولت مهر درخشان علی

فها انا اثر العفو اقفو واتبع

الهی لئن خیبتنی او طردتنی

الله بفریاد من بیکس رس | لطف و کرمت یار من بیکس بس
هر کس بکسی و حضرتی مینازد | جز حضرت تو ندارد این بیکس کس

فما حیلتی یا رب ام کیف اصنع

افعال بدم ز خلق پنهان میکن | دشوار جهان بر دلم آسان میکن
امروز خوشم دار و فردا با من | آنچه از کرم تو میسزد آن میکن

الهی حلیف الحب باللیل ساهر

ای در صفت ذات تو حیران که و مه | از جمله جهان خدمت درگاه تو به
علت تو پشیمانی و شفاعتم تو دهی | یارب تو بفضل خویش بستان و بده

یناجی ویدعو والمغفل یهجع

الهی ذنوبی بذّت الطود واعتلت

تسبیح ملک شهادت الله است / سر دفتر عقل کل رسول الله است

از کنگره عرش منادی میگفت / اصل ایمان علی ولی الله است

وصفحک عن ذنبی اجلّ وارفع

دارم بیقین حب علی را ایمان / بغضش بر من بود بلا شک کفران

فردوس برین است محبش را جای / آنکس که عدو اوست جایش نیران

الهی لئن اخطأت جهلاً فطالما

ایمان بمحبت علی دارم من / وز دشمن وی تمام بیزارم من

فردا بیقین مراست فردوس برین / زان رو که محب آل اطهارم من

رجوتک حتی قیل ما هو یجزع

وصلّ علیه ما دعاک موحّد

پیوسته دلم دم هوای تو زند / جان در تن من نفس برای تو زند

گر بر سر خاک من گیاهی روید / از هر برگی بوی وفای تو زند

وناجاک اخیار ببابک رکّع

ای هر نفسی صد گنه از من دیده / وز لطف و عطا پرده بر آن پوشیده

ای من بتر از هر که در عالم بترا / وی لطف تو از من بتر آمرزیده

تمت المناجات بتوفیق حضرت

یارب دل ما را تو برحمت جان ده / درد همه را بصابری درمان ده

این بنده چه داند که چه باید جست / داننده تویی هر آنچه دانی آن ده

قاضی الحاجات اللهم اغفر لکاتبه

در اسفند ماه سال یکهزار و سیصد و بیست و شش شمسی حضرت آقای علی محمد خان
هر دو زنده باد زن و دیده [illegible] گرامی با این ده قطعه خط [illegible] ایشان
به این بنده لطف فرمودند

۲۶/۱۲/۹

مناقب حضرت مولی الموالی
علی بن ابیطالب علیه الآلاف
التحیة والثنا با اشعار آن